

نمی توان به راحتی حذفش کرد.

ولی من به شدت درگیر این والتر بنیامین هستم که دست از سر ترجمه تحت‌اللفظی بر نمی‌دارد و من هم نمی‌توانم دست از سر این اندیشه‌های جذابش بردارم، مثلاً همین اندیشه رویارویی زبان با خودش در فرآیند ترجمه، یا رسالت مترجم، یا فلسفه زبانی که قائل به طولانی کردن روند استنباط معنا و تعویق آن است. (گویا من بیشتر نیازمند توجیه خودم برای انتخاب این سبک ترجمه هستم تا دیگران!) من نیز مثل بسیاری افراد دیگر مدام جمله روساریو فره در گوشم زنگ می‌زند که: "ترجمه شعر همواره سایه رقت‌انگیزی از شعر اصلی است" یا حکم فراست که در تعریف شعر می‌گوید: "شعر همان چیزی است که



با ترجمه‌اش نابود می‌شود." اگر هم هرازگاهی دوباره وسوسه ترجمه شعری به شعر موزون فارسی سراغم آید به فکر فقدان دلالت‌های فرهنگی و لزوم ارائه انواع زیرنویس، پیش‌نویس و پس‌نویس و بعد هل دادن اجباری مخاطب از یک نظام متنی به نظام متنی دیگر و نابود کردن لذت کشف در فی‌البداهگی گفتمان موجود در متن اصلی با ایجاد گسست بصری و ذهنی که مترجم گاه چاره‌ای جز تمسک به آن ندارد

می‌افتم، عذاب وجدان گناه نکرده بر دوشم سنگینی می‌کند و نهایتاً سری را که درد نمی‌کند دستمال نمی‌بندم. (البته معمولاً ترجمه را انجام می‌دهم و به جای عرضه آن به عرصه نقد صاحبان اندیشه، در سنگر بایگانی شخصی جای مناسبی برایش پیدا می‌کنم). اما پیش خودمان بماند این سر بد جووری درد می‌کند.

با همه ارادتی که نسبت به آقای امید مهرگان دارم و ایشان را نیز مانند دیگرانی که نام بردم و بسیار کسانی که نام نبردم، بدون شک اساتید بزرگوار خود در امر خطیر ترجمه می‌دانم و هنوز بسیاری چیزها مانده که از آنها یاد بگیرم، نمی‌توانم تا تکلیفم روشن نشود از کنار این الاهیات ترجمه تکان بخورم. نمی‌دانم چرا من آگامبن را به نفع خودم جور دیگری فهم می‌کنم. یعنی هیچ حرفی نیست که به گفته آگامبن: «شعر اپراسیونی در زبان است که جنبه‌های ابزاری و ارتباطی زبان را از کار می‌اندازد» و «در جهان شعر، فقط کمینه‌ای از دغدغه معنا وجود دارد». اما با بخش تجویزی جریان به چند دلیل نمی‌توانم کنار بیایم. مثلاً همین حکم که چون «ترجمه باید به منزله بخشی از حرکت تاریخی زبان‌ها در برابر تحمیل

قضیه ما و ترجمه شعر*

رویا پوراآذر

نمی‌دانم نخستین شعر را چه کسی از یک زبان به زبان دیگر ترجمه کرده است و نمی‌دانم او نیز مانند من خود را به نوعی موظف می‌دانسته برای مخاطب توضیح دهد که چرا برای ترجمه شعر به شعر، آن هم ضرورتاً شعر دارای وزن دلائل نسبتاً معقولی هم می‌توان ذکر کرد. مثلاً این که گفته شود: رسالت اصلی مترجم متن ادبی فراتر از انتقال معنای صرف است و هنر او در انتقال جنبه‌های دیگر متن اصلی از جمله سبک، لحن، فضا، فرم و نظایر این مولفه‌ها خودنمایی می‌کند که نقش هر کدام در شکل‌گیری معنای اولیه قابل تامل و بررسی است (البته اگر مترجم ادعای هنرمندی نیز داشته باشد). می‌توان در دفاع از قند فارسی و برای به رخ کشیدن ظرفیت‌های کم‌نظیر این زبان مدعی شد که مترجمی که تن به سختی ترجمه شعر به شعر نمی‌دهد یا از میدان کارزار تعامل دو زبان سربلند بیرون نمی‌آید، به حد کافی سوار بر توانایی‌های زبان مادری خود نیست و به عبارتی در منازعه همیشگی توزیع قدرت بین نویسنده و مترجم کم می‌آورد. هم‌چنین می‌توان به انتقال حظ زیباشناختی حاصل از ریتم موجود در شعر زبان اصلی اشاره کرد و به بهانه محروم نکردن مخاطب شعر ترجمه شده، از چنین اقدامی دفاع کرد. و نیز می‌توان مسأله لحاظ کردن تجربیات و راهکارهای بزرگان عرصه ترجمه را پیش کشید و مثلاً پیرو پیشنهادهای مترجم گرانقدر مرحوم مهدی سحابی که احترام خاصی برایشان قائل هستم، راضی به فروکاستن متن اصلی نشد و به قول اشلا پرمخ دست مخاطب را گرفت و به سمت شاعر غیر ایرانی برد که البته به دلائل مربوط به خودش ترجیح داده شعر بگوید و بر مترجم است که به این انتخاب احترام بگذارد و او هم شعر تحویل مخاطب فارسی زبان دهد. یا بر اساس فرمایشات استاد گرامی آقای سیاوش جمادی به استقبال فرآیند استعلایی شنود متن رفت، خاضعانه به صدای آن گوش و دل سپرد که بدیهی است در مورد شعر، بسی خوش‌آهنگ است و در فرآیند حرکت مترجم از من خود به دیگری متن، مانند موزیک متنی گوش‌نواز، فعالیت ترجمه را همراهی می‌کند و

تاریخی معنا، معنا را به تعویق اندازد»، پس باید با ترجمه تحت اللفظی به قصدیت متن وفادار ماند و تعویق معنایی لازم را ایجاد کرد. چرا نتیجه نگیریم که شاید بهترین راه ایجاد تعویق استفاده از همان محملی باشد که شاعر نخست زبان مبدا را بر آن نشانده، یعنی گزیدن رهوار شعر در زبان مقصد که ذاتاً دارای ظرفیت ایجاد چنین تعلیقی است. یا چرا کمی باختینی جریان را نبینیم و پیشنهاد نکنیم که از آنجا که مترجم موظف است چندصدایی، سازآرایی و شکاف‌های متن اصلی را با امانت تمام منتقل کند، باید از بازتکیه گذاری‌های شخصی اجتناب کند و به بهانه تعویق معنا اجازه افزودن ابهام به جهان معنایی متن اصلی را به خود ندهد. به نظرم با ترجمه تحت‌اللفظی به جای آن که زبان در میان دلالت‌های خود متوقف شود، مترجم خود را در میان دلالت‌های معنایی به کوچه علی‌چپ می‌زند (نه این که واقعاً خود را گم کند). البته اگر واقعاً مترجم به نوعی گم‌گشتگی اصیل در میان دلالت‌های معنایی دچار شود نیز رخداد میمون و مبارکی است (نه الزاماً برای مخاطب بلکه بیشتر به منزله تجربه‌ای ناب برای شخص خودش). اما جسارتاً فکر می‌کنم انتظار بروز این دست سرگشتگی‌ها با پیروی از قاعده ترجمه تحت‌اللفظی کمی خوش باوری است. از سویی حقیقتاً تا کجا می‌توان در ترجمه تحت‌اللفظی پیش رفت؟ فکر می‌کنم آقای مهرگان با من هم عقیده‌اند که مثال‌های کتاب، مثال‌های بسیار خاص و گزیده‌ای هستند. متن‌هایی که (به قول مرحوم حق شناس، روحش شاد) بی‌آزار تن به ترجمه تحت‌اللفظی می‌دهند. گیریم که به همه متون ادبی به یک چشم نگاه کردیم و توانستیم ترجمه تحت‌اللفظی را به منزله قانون تخطی‌ناپذیر ترجمه بپذیریم، با دلالت‌های معنایی درون هر کلمه که به قول باختین از زبان مردم به دست ما رسیده، نه از لای کتاب لغت و پیشاپیش حامل قصدیت کاربران پیشین همان یک کلمه است چه کنیم؟ به راستی این یک استفاده ابزاری از ترجمه به منظور اثبات ناکارآمدی زبان در رساندن معنا نیست که افزون بر ماهیت واقعی ترجمه به منزله یک فعالیت زبانی که خواهی نخواهی این خصلت را دارد، با محصور کردن واژگان زبان مقصد در چهارچوب نحوی زبان مبدا به ابهامی که معلوم نیست چه ابعادی در زبان مبدا داشته، بیفزاییم؟ از سوی دیگر آیا هیچ قصدیت زیباشناختی برای متن مبدا متصور نیست و مترجم نباید نیم‌نگاهی هم به آن داشته باشد؟ منظور من از چاپ این ترجمه به هیچ وجه به چالش کشیدن کسی نیست. زمانی که این نوع فعالیت را شروع کردم به زحمت می‌توانستم یکی دو تن از بزرگان عرصه ترجمه فارسی را نام ببرم. سال‌هاست که این دغدغه‌ها و پرسش‌ها در ذهنم بی‌قراری می‌کنند و در پی یافتن پاسخی فقط به مجموعه سوال‌هایم افزوده‌ام. بی‌شک حتی کسانی که ترجمه شعر به شعر را می‌پسندند، می‌توانند نکات فراوانی درباره دقت یا بی‌دقتی‌های این نمونه، درستی یا

نادرستی فهم مترجم از معنای شعر اصلی و نظایر این امور را گوشزد کنند که تک‌تک آنها برای من بسیار مغتنم خواهند بود. اما من بیشتر بر مبنای یک اشتیاق و حظ شخصی به این نوع ترجمه علاقه دارم و شاید خودخواهانه به دنبال تئوریزه کردن توجیهی برای ادامه کار هستم. مسائلی را که در این نوشته شاید کمی خوش‌سرانه به آنها اشاره کرده‌ام با تفصیل و جدیت زیر و رو کرده‌ام و در پاره‌ای موارد به پاسخ‌هایی برای خودم دست یافته‌ام. امید دارم نکته‌های مطرح شده به قدری قابل‌تامل باشند که استادان ترجمه با اظهار نظر درباره آنها به حصول بحثی قوام یافته درباره ترجمه شعر به شعر یاری رسانند. و نیز از یافتن کسانی که در حظ و اشتیاق حاصل از چنین تجربه‌ای با من شریک شوند، ناامید نیستم. ²⁵

* خانم پورآذر برای روشن شدن نظرشان درباره ترجمه منظوم شعر، شعر ترانه عاشقانه ح. آلفرد پروفراک را به همین روش ترجمه کرده‌اند و در اختیار مترجم قرار داده‌اند که در بخش نمونه ترجمه همین شماره به چاپ رسیده است.